

رازهای نهان

در حکایت پیدای پنهان



شبلی با جوانی ترساروی می‌دهد^۱ اما
مجموع قصه را بدان گونه که در مشنی
است مولانا باید از معارف پدرش بهاء
ولد اخذ کرده باشد»^۲

مقایسه‌ی روایت‌ها

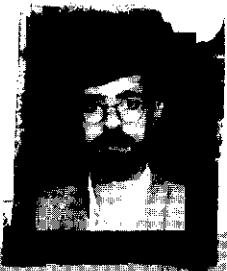
مقایسه‌ی روایت بهاء ولد با
روایت‌های سه گانه‌ی مولوی، دخل و
تصوف‌ها و آفرینش‌گری‌های او را بهتر
نشان می‌دهد. برای مقایسه‌ی دقیق‌تر،
روایت‌های مولوی را نیز ذکر می‌کنیم:

سابقه‌ی حکایت
استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب
گران سنگ «مأخذ قصص و تمثیلات
مشنی» ذیل حکایت «امیر و غلامش که
نمازباره بود» آورده است: مأخذ آن
قصه‌ی ذیل است در معارف بهاء ولد:
«چنان‌که آن غلام راخواجه‌اش
می‌گفت که بیرون آی از مسجد. غلام
گفت: مرا رهانمی‌کنند تا بیرون آیم.
خواجه‌اش گفت: که رهانمی‌کنند تا
بیرون آی؟ گفت: آن کس که تو را رهان
نمی‌کند تا به عبادت به مسجد اند
آی.»^۱

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در
کتاب «بحر در گوزه» نوشته‌اند: «چیزی
شبیه بدان [حکایت] با تفاوت‌هایی در
جزئیات نیز در یک روایت عطرابین

چکیده:

داستان «پیدای پنهان» از فیله ما فیله مولانا در سال دوم دیبرستان آمده
است. نویسنده برای درک بهتر پیام‌های عرفانی و اخلاقی آن، سوابق آن را
در مشنی و مکتوبات یافته و به مقایسه پرداخته است. لطایف و نکات ظریفی
که در این سه حکایت گنجانده شده، لذت خواندن را دوچندان و تدریس آن را
بهتر می‌سازد.



مصطفیٰ ملطف

کارشناس ارشادیان و ادبیات

فارسی

کلیدوازه‌ها:

سحر، گرمابه، نماز، وقوف در
مسجد، مقام قرب، جذبی شوق

رانمی هلد که بیرون آیی؟ گفت: آن کس که
تورانمی گذارد که اندرون آیی، خود کس
اوست که تو او رانمی بینی.^۵

ج) روایت مکتوبات:

«چنان که بنده‌ای خواجه‌ای را گفت: بر
در مسجد بنشین تا من درآیم، نماز کنم و
بیرون آیم طاس را با توبه حمام برم، چو
محاج حمامی. خواجه گفت: بلی و بیرون
در نشست. غلام در مسجد دیر ماند.
خواجه آواز داد که: ای غلام بیرون آی که
سخت بی گاه است تا به حمام رویم. غلام
آواز داد که: باش. مرانمی هلنده که از مسجد
بیرون آیم. خواجه گفت: اندر مسجد غیر تو
نیست. تو را که نمی هلنده بیرون آیی؟ گفت:
همان کس که تورانمی هلد که در مسجد آیی^۶
از مقایسه‌ی روایت‌های چهارگانه این
موارد قابل ذکر است:

● ساختمان اصلی حکایت و نیز شخصیت‌ها
و مکان وقوع آن در همه‌ی روایت‌ها یکسان
است. بنابراین مولانا در این مورد تصریف روا
نداشته است.

● در روایت مثنوی نام غلام سترن است و در
بقیه‌ی روایت‌ها بدون نام. البته این نام از
اسامی رایج برای غلامان در زمان مولوی بوده
و از نظر لغت به معنی عقاب است.

گفت آخر مسجد اندر کس نماند

کیت وامی دارد آن جا کت نشاند؟

گفت آن که بسته است از بیرون

بسته است او هم مرا در اندرون

آن که نگذارد تو را کامی درون

می بگذارد مرا کامی بروون

آن که نگذارد کریں سو پا نهی

او بدین سو بست پای این رهی^۷

ب) روایت فیه ما فیه:

«در زمان مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم

کافری راغلامی بود مسلمان صاحب گوهر.

سحری خداوندگارش فرمود که طاس‌ها

برگیر که به حمام رویم. در راه، مصطفیٰ

صلوات الله علیه وسلم در مسجد با صحابه

نماز می‌کرد. غلام گفت ای خواجه الله تعالیٰ

این طاس را لحظه‌ای بگیر تا دوگانه بگزارم،

بعد از آن به خدمت روم. چون در مسجد رفت

نماز کرد. مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم

بیرون آمد و صحابه هم بیرون آمدند. غلام

تنهای در مسجد ماند. خواجه اش تا به چاشتی

منتظر و بانگ می‌زد که: ای غلام بیرون آی.

گفت: مرانمی هلنند. چون کار از حد

گذشت، خواجه سر در مسجد کرد تا بییند که

کیست که نمی هلد. جز کفشه و سایه‌ای ندید

و کسی نمی جنبد. گفت: آخر کیست که تو

(الف) روایت مثنوی:

میر شد محتاج گرمابه، سحر

بانگ زد سترن هلا بردار سر

طاس و منديل و گل از التون بگیر

تا به گرمابه رویم ای ناگزیر

سترن آن دم طاس و منديل نکو

بر گرفت و رفت با او دو به دو

مسجدی بر ره بدو و بانگ صلا

آمد اندر گوش سترن در ملا

بود سترن سخت مولع در نماز

گفت ای میر من ای بنده نواز

تو بیر این دکان زمانی صیر کن

تا گزارم فرض و خوانم لم یکن

چون امام و قوم بیرون آمدند

از نماز و وردها فارغ شدند،

سترن آن جا ماند تا نزدیک چاشت

میر، سترن را زمانی چشم داشت

گفت ای سترن چرا نایی بروون

گفت می نگذاردم این ذو فنون

صیر کن نک آمد ای روشنی

نیسم غافل که در گوش منی

هفت نوبت صیر کرد و بانگ کرد

تا که عاجز گشت از تیاش مرد

پاسخش این بود می نگذاردم

تا بیرون آیم هنوز، ای محترم

که برادران یوسف قابلیت در ک مقام و جمال یوسف را نداشتند و از کار پدر شگفتزده بودند. آری شوق و اشتیاقی یعقوب وار باید تا از مسافتی بعید بوی دلاویز پیراهن یوسف را بشنو و الا حامل پیراهن هم از این بوی نصیب است:

آن که بستد پیرهن رامی شنافت
بوی پیراهن یوسف را نیافت
وان که صد فرسنگ زان سوبود او
چون که بُد یعقوب می بوید بو
مثنوی، دفتر سوم، ب ۳۰۶-۷

بهاءالدین ولد نیز، قبل از این حکایت، این موضوع را این گونه بیان می کند: «آن چشم سار داش که انبیا علیهم السلام در آن چشم رفته اند و از آن نوشیده اند، مرا نیز هم از آن چشم کرامت کن، اما هر کس در آن چشم راه ندارد»^{۱۰}

۴. نکته‌ی دیگری که از این حکایت برداشت می شود این است که خداوند تبارک و تعالی که فعال مایش است، هر که را بخواهد به سوی خویش می کشاند و هر که را بخواهد می راند و بندگان را جای هیچ اعتراض و چون و چرایی نیست. انتخاب دو شخصیت خواجه و غلام نیز تأکیدی بر این موضوع است که در پیشگاه الهی مقام و منصب دنیاگی ارزشی ندارد. مولانا در مکتوبات خویش درست قبل از حکایت مذبور این معنی را چنین آورده است:

هر که نور چهره‌ی بفعل مایش
(۱۴/۲۷) مطالعه کند هیچ اعتراض در نهاد او نماند و بر همه خلائق رحمت نماید»^{۱۱} گویا مقصود بهاء‌ولد نیز از بیان این حکایت همین بوده است. چون در پایان حکایت بیان می کند که «او این اشکال بر همه مذهب‌های مختلف بیاید. چنان که مرا کسی باز می دارد که به مذهب تو اندر آیم [همان کس تو را بازداشت] است که به مذهب من اندر آیی [پس شما ثواب رانمی دانید»^{۱۲}.

دکتر زرین کوب در تفسیر این حکایت به نکاتی نظر اشاره می کند که عیناً نقل می کنم:

فطرت خود را با حجاب‌های تو بر توی غفلت و گناه پوشانده است، یا کسی که به عبادت و عرفان گرایش ندارد و لذت آن را نیز در ک نکرده است.

۲. نکته‌ی دیگری که از خلال این حکایت دریافت می شود این است که هر چند و اماندگان طریق وصال به ظاهر در کنار مقربان و مجلدوبان حق زندگی می کنند اما از عوالم ایشان بی خبرند و نمی توانند ذوق و لذت روحانی اهل معرفت را درک کنند.

اهل نار و خلد را بین هم دکان
در میانشان بروزخ لایغیان
اهل نار و اهل نور آمیخته
در میانشان کوه قاف انگیخته

مثنوی، دفتر اول، ب ۱-۲۵۷۰

آقای کریم زمانی نیز در شرح جامع مثنوی به این نکته اشاره می کنند که «تقارب جسمانی و مصاحبت صوری نمی تواند موجب تفاهم روحی شود. ای سادوتن که در کنار هم می زیند اما از مرتبه روحی یکدیگر آگاه نشوند. چنان که امیر نمی توانست حالات روحی و مکاففات درونی او [غلام] را در انجام [دادن] عبادت حضرت حق دریابد. بنابراین حجابی نامرئی این دو گروه را از یکدیگر جدا کرده است»^{۱۳} و به تعبیر مولانا: ماهیان را بحر نگذارد بروون

خاکیان را بحر نگذارد درون

مثنوی، دفتر سوم، ب ۳۰۷۰

۳. لطیفه‌ی دیگری که از مطالعه این حکایت به ذهن می آید این است که هر کسی لیاقت در ک حقایق الهی را ندارد. به تعبیر دیگر بتو خوش بستان معرفت و محبت الهی تنها به مشام گروهی خاص از بندگان و پروردگان حضرت حق می رسد و اسرار و حقایق ربانی فقط برای خاصان درگاه مکثوف و آشکار است و نامحرمان را از آن نصیبی نیست.

جالب است بدانیم در مثنوی، این حکایت در تأیید و تأکید حکایت دیگری آمده است. زیبایی حکایت بیشتر نمودار می شود.

چه، خواجه نماد کسی است که سرشت و

• زمان حکایت در فیه ما فیه، روزگار رسول اکرم (ص) است و در بقیه‌ی روایت‌ها نامشخص. نیز در روایت مثنوی و فیه ما فیه ساعت و قوع حکایت، سحر تا چاشت است اما در روایت بهاء‌ولد و مکتوبات مشخص نیست.

• خواجه در روایت فیه ما فیه کافر خوانده شده است ولی در بقیه‌ی روایت‌ها این گونه نیست. به غیر از روایت بهاء‌ولد در بقیه‌ی روایت‌ها، خواجه محتاج حمام است.

• روایت بهاء‌ولد و مکتوبات موجزتر از روایت مثنوی و فیه ما فیه است.

نقد و تحلیل حکایت

۱. شاید اولین و روشن‌ترین پیام حکایت این باشد که با روح و جسم ناپاک نمی توان قدم در سیر و سلوک گذاشت و به مقام فرب الهی رسید. چه، نخستین شرط پذیرش طاعت، طهارت است. به قول مولانا:

روی ناشسته نبیند روی حور
لا صلوة گفت ال بالطهور

مثنوی، دفتر سوم، ب ۳۰۲۲ و سلطان العلماء در پایان این حکایت چه زیبا داد سخن داده است که: «چو شما خود را آکنده اید صواب کجراه باید در شما، چشم را به خواب آکنده اید و سر را به سودای فاسد آکنده اید. ای بیچارگان همه تان در ژنگار عصیان مانده اید، چنان که مرغان در دام مانند». ^{۱۴}

جالب آن که مولانا با تصرفی عامدانه در روایت بهاء‌ولد دو دلیل می آورد که بیرون از مسجد ماندن خواجه را توجیه کند، یکی کافر بودن او و دیگری محتاج گرمابه بودنش. چه، از دیدگاه شرع و فقه، کافر و جنبد نباید به مسجد پا بگذارند.

در این جانکته‌ی ظرفی هم نهفته است و آن این است که اگر «کافر» را منکر و ناگر و نده معنی کنیم - چنان که در فرهنگ‌ها هم آمده است - زیبایی حکایت بیشتر نمودار می شود. چه، خواجه نماد کسی است که سرشت و

لذت عبادت بی بهره است. به قول حافظ،
خواجهی عاقل از عشق، تنها غم و اندوه و
رنج آن را می بیند:
ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
برو ای خواجهی عاقل هنری بهتر از این؟
اما عاشق واقعی که غرق دریای محبت
است و جز خوشی و لذت از آن در نمی یابد،
نه قادر است و نه می خواهد که خود را از این
غرقاب وارهاند:

هر که جز ماهی ز آیش سیر شد

هر که بی روزی است روزش دیر شد

مثنوی، دفتر اول، ب ۱۷



۵. گویا مهم ترین نتیجه‌ای که مولانا از این حکایت مد نظر داشته این است که عبد در برابر خواست و مشیت حق تعالی چاره‌ای جز تسليم و رضاندار و این تنها راه نجات است و «حیله و تدبیر این جا باطل است» بدین منظور مولانا در ادامه‌ی این حکایت در مثنوی بیان می کند که:

عقل رفت است و گشاینده خدا

دست در تسليم زن و اندر رضا

ذره ذره گر شود مفاتحها

این گشایش نیست جز از کیریا

چون فراموش شود تدبیر خویش

یابی آن بخت جوان از پیر خویش

چون فراموش خودت یادت کنند

بنده گشتنی آن گه آزادت کنند

مثنوی، دفتر سوم، ب ۶-۳۰۷۳

آری، کلید همه‌ی امور در دست خداست و تنها عنایت حق تعالی است که حلال مشکلات و رهایی بخش بندگان است و تا آدمی طوق بندگی به گردن ننهد به آزادی حقیقی نرسد.

۶. اگر از دیدگاه نمادشناسی به حکایت بنگریم می توانیم بگوییم که غلام، حلقه به گوش عشق و خواجه، درین عقل است. در نتیجه، خواجه از درک حلاوت عشق و

لطیفه‌ای که در ضمن پاسخ ستر هست البته لطف ایهام هم دارد. چون حکم حق و الزام شرع ستر را برای ادای وظیفه به مسجد می کشاند و ممکن است همان حکم و الزام نیز امیر بی نماز را که سحرگاه محتاج گرمابه شده است اجازه‌ی ورود به مسجد نداده باشد. مع هذا توقف طولانی ستر در مسجد در طی حکایت این فایده را دارد که نشان می دهد اشارت غلام به این نکته نیست. چرا که توقف در مسجد بعد از ادای وظیفه دیگر بر الزام شرع و حکم حق مبتنی نیست تا همان معنی مستند توقف طولانی امیر در بیرون مسجد به شمار آید. در این صورت آن سحرگاه به گرمابه رفتن امیر هم برای مسجد و نماز نیست سبب دیگر دارد. و مخصوصاً وقتی هنگام ادای نماز در شرف پایان یافتن است؛ ناچار باید ناظر به مقصدی دیگر و برای نمایش حال به خلق بوده باشد. در واقع طول توقف این هردو در بیرون و درون مسجد نشان آن است که جذبه‌ی شوق و هدایت غلام را به بیرون از مسجد رهانی کند و دور باش منع و رد، امیر را به درون مسجد راه نمی دهد. بدین گونه مولانا از زبان غلام نماز باره نشان می دهد که بی جذبه‌ی هدایت حق نمی توان به جست و جوی وی راه یافت.^{۱۳}

پی نوشت ها

۱. مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، تهران
۲. متن حکایت این است: چون نگیریست و هم چنان می کرد. چون به خانه رسیدند شبلی جوان را گفت: با زیارت تو را در خانه رها نکنم. جوان سر بر آستانه نهاد و پای افزار خرزد و به حج بربند.
۳. بحر در کوزه، عبدالحسین زرین کوب در نقل این خانه ات نگذارم. هنچ آزار داد که پاشلی او را از بنداد، ما آورده ایم.
۴. مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسن، تهران نشر علم، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۵۴۳
۵. فیه مافیه، جلال الدین ر. ک: بحر در کوزه، ص ۲۶۹
۶. مکتبات، مولانا ۱۳۸۱، ص ۱۱۳
۷. دکتر زرین کوب در نقل این علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۳۶۸
۸. معارف، مجموعه‌ی معاوظ و سخنان بهاء الدین محمدبن حسین خطیبی مشهور به بهاء ولد، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران
۹. شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، تهران انتشارات اطلاعات، چاپ پنجم، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۷۷
۱۰. معارف، ج ۱، ص ۷۷
۱۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲. معارف ج ۱
۱۳. بحر در کوزه، ص ۷۷
۱۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵. معارف ج ۱، ص ۷۷
۱۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸. معارف، مجموعه‌ی معاوظ و سخنان بهاء الدین محمدبن حسین خطیبی مشهور به بهاء ولد، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران
۱۹. انتشارات امیرکبیر چاپ نهم ۱۳۸۱، ص ۱۱۳
۲۰. خانه طلب من کیم باز نمی بایم تا خواربر خود کار کجا خواهد رسید.
۲۱. تذكرة الایل، عطار نیشاپوری، به تصحیح نیکلسن، انتشارات صفوی علی شاه، چاپ دوم ۱۳۷۴، ص ۵۴۳
۲۲. مکتبات، مولانا ۱۳۷۱، ص ۱۷۵
۲۳. بحر در کوزه، عبدالحسین زرین کوب، تهران انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۱۳۷۱
۲۴. مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسن، تهران نشر علم، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۴۶۳
۲۵. فیه مافیه، جلال الدین ر. ک: بحر در کوزه، ص ۲۶۹
۲۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۴۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۵۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۶۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۷۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۸۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۹۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۰۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۱۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۲۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۳۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۴۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۵۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۶۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۷۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۸۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۱۹۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۰۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۱۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۲۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۳۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۴۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۵۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۶۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۷۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۸۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۲۹۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۰۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۱۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۲۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۳۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۴۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۵۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۶۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۷. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۸. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۷۹. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۰. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۱. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۲. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۳. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۴. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۵. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۶. مکتبات، ص ۱۷۵
۳۸۷. مکتبات، ص ۱۷۵
-